

آزادی ریشه انسانیت مبنایی بر حقوق بشر

(در نگاه ژان ژاک روسو)

مصطفی الماسی^۱، محمدمهدی بادامی^۲، جواد جهانگیری^۳

چکیده

در فلسفه و فرهنگ سیاسی کمتر واژه‌ای به اندازه آزادی به بازی گرفته شده است. این درحالی است که جمعی از متفکران آزادی را به مفهوم رهایی از هرگونه قیدوبند دانسته‌اند و جمعی دیگر آنرا فرمان‌برداری از عقل معنا کرده‌اند. انگار که رمز این همه اختلاف و ابهام در خود واژه آزادی نهفته باشد. ژان ژاک روسو متفکر قرن هجدهم از فیلسوفان معروف و به نام در بحث بیان مبانی فلسفی است. اگرچه روسو، از نخستین روشنگرانی است که مفهوم حقوق بشر را بطور مشخص بکار گرفت ولیکن او یک نظریه‌پرداز در رابطه با حاکمیت سیاسی بوده و مبنای فکری خود را بر پایه آزادی انسان استوار نموده است. آزادی از نظر روسو سرنوشت ویژه انسان است و از همین رو است که انسان را از منظر آزادی تعریف می‌کند، چنانکه می‌گوید: آزادی یکی از دارایی‌های اساسی انسان است صرف نظر کردن از آن به معنای صرف نظر کردن از تمام خصوصیت‌های انسانی خود، از حقوق بشر و حتی از وظیفه‌ها و مسئولیت اخلاقی خود است. بی‌تردید در این پژوهش در پی یافتن مبنایی براساس آزادی انسان برای تشکیل یک حکومت مبتنی بر فردیت برای انسان نخواهیم بود، بلکه سخن ما وجود مبنایی براساس آزادی در اعطای حقوقی برای انسان خواهد بود. با این حال روسو در گذر انسان از وضع طبیعی به وضع مدنی، قرارداد اجتماعی را دستاوردی بر تحصیل آزادی‌های مدنی و حق‌های قانونی برای انسان می‌داند. بر این اساس او در این اثر سخن از حق‌های بشری می‌کند که بر مبنای آزادی انسان تحقق خواهد نمود.

واژگان کلیدی: مبنا، آزادی، انسان، حقوق بشر، حق.

^۱ دکتری جامعه‌شناسی سیاسی، عضو هیأت علمی دانشگاه پیام نور همدان

^۲ کارشناسی‌ارشد حقوق بشر، مدرس دانشگاه مفید قم

^۳ کارشناسی‌ارشد اندیشه سیاسی در اسلام، دانشگاه مفید قم

مقدمه

در نگاه متفکران عصر جدید به طبیعت انسان و ارتباط آن با اجتماع ژان ژاک روسو برخلاف هابز که نابرابری ناشی از توافق مدنی جامعه شهروندان را به دلیل فرا رفتن انسان از حالت طبیعی ویرانگرش مورد تمجید قرار می‌دهد، این جهت‌گیری را به منزله هبوط انسان از مرتب انسانی خویش می‌داند. با طرح نظریه روسو پرتو نوری بر خاستگاه و طبیعت انسان افکنده می‌شود. گرچه روسو، حتی با پافشاری بیشتری، بر آزادی، برابری و سبوزکتیویته انسان بعنوان پیش‌فرض‌های اصلی انسان‌شناسی عصر جدید تأکید می‌ورزد، اما با قاطعیت تمام، ویرانگر بودن اینها را انکار می‌کند، زیرا به عقیده او انسان در آغوش طبیعت هنوز در حالت ماقبل اجتماعی و درعین‌حال ماقبل اخلاقی «خوب بودن» به سر می‌برد. این حالت حاصل عمل اخلاقی او نیست، بلکه صرفاً به دلیل نبودن زمینه و امکان انجام دادن کار بد و خطا نسبت به انسان‌های دیگر است (www.tahoor.com).

بیشترین اهمیت روسو به آزادی و برابری مردم، در کتاب قرارداد اجتماعی بود که محقق شد. روسو گفت که دولت باید بیشترین خیر عمومی و آزادی را تأمین کند. اما آزادی بدون برابری وجود نخواهد داشت؛ بنابراین دولت باید برابری خواه باشد. روسو گفت که برابری به معنای برابری کامل قدرت و ثروت نیست، بلکه به این معنی است که هیچکس نباید آنقدر ثروتمند باشد که دیگری را بخرد یا کسی آنقدر تهیدست که خود را بفروشد. هیچکس نباید

قدرتی بیش از آن قدرتی که قانون به او داده است، داشته باشد و آنچه به قانون به او داده است باید با نیروی طبیعی و روح آنها سازگار باشد. بدون برابری آزادی نیست و اگر هم هست، پوچ است. روسو گفت آزادی انسان در آن است که از معیارهای عالی اخلاقی پیروی کند، حقوق خود و دیگران را رعایت کند و از دولت (قانون) پیروی کند (عالم، ۱۳۷۷: ۳۶۵). حقوق بشر امری صرفاً حقوقی نیست، اگر در حقوق بشر دید حقوقی آن کنار گذاشته شود، این حقوق حاصل مبنایی نظری و فلسفی می‌باشد که مفهومی بس عمیق در تفکرات انسانی دارد. حقوق بشر موضوعی ریشه‌دار، اصیل و با بنیاد است و از دیدگاه‌ها و مکاتب فکری و فلسفی گوناگونی مورد حمایت و پشتیبانی قرار گرفته است و به عبارتی توجیهات اخلاقی و عقلانی متنوعی در ورای مفاهیم حقوق بشر نهفته است (مجنده-حبیبی، ۱۳۷۹: ۹۵). از طرفی فهم و شناخت مبنایی فلسفی حقوق بشر، در دستیابی به اصولی که شکاف‌های موجود میان عقاید و بینش‌های مختلف را پر کند، کمک می‌کند و زبان مشترکی ایجاد می‌کند که افراد انسانی با آن به گفتگو بنشینند (همان، ۹۶). یکی از فیلسوفان معروف و به نام در بحث بیان مبنایی فلسفی در این زمینه ژان ژاک روسو متفکر قرن هجدهم می‌باشد. اندیشه روسو در این باب بی‌تردید بسیار با اهمیت می‌باشد، چراکه او از جمله فیلسوفانی محسوب می‌شود که در اثر معروف خود یعنی قرارداد اجتماعی به بیان حق‌های بشری از جمله: حق حیات و یا حق بر آموزش سخن گفته است. لذا بررسی



زیرا در این کتاب روسو بسیاری از مسائل حقوقی چون مالکیت و سایر حقوق دیگر همچون حق حیات و ممت و یا حق آزادی و مشارکت سیاسی را بیان نموده است. از آثار دیگر او می‌توان به کتاب امیل اشاره کرد، این کتاب در بحث تعلیم و تربیت و پرورش کودکان نوشته شده است. آخرین تألیف وی اعترافات او است که بعد از مرگش منتشر شد (واعظی، ۱۳۴۵: ۹۲).

مفهوم حقوق بشر

بی‌تردید در مقام بیان مبنای حقوق بشر از هر دیدگاه و نظریه‌ای ابتدا باید تبیینی روشن از مفهوم حقوق بشر به دست آورد تا بتوان رویکردهای فکری را در این زمینه چه از لحاظ حقوقی و چه فلسفی مورد کنکاش قرار داد. حال در باب سخن از مفهوم حقوق بشر، در آغاز مفهوم حقوق را بررسی نموده تا بتوان تعریفی جامع و مانعی از مفهوم حقوق بشر به دست آوریم. اصطلاح حقوق بشر، اصطلاحی نسبتاً جدید است و فقط پس از جنگ جهانی دوم و تأسیس سازمان ملل متحد در سال ۱۹۴۵ وارد محاورات روزمره شده است. معنای واژه حقوق از جهات علمی و فلسفی بیشتر مورد گفتگو است. بگونه‌ای که اگر آن را به مثابه مجموعه مقرراتی در نظر بگیریم که در زمان معین بر جامعه‌ای حکومت می‌کند و هدف آن فعلیت بخشیدن به نظم و عدالت است در اینجا آن را به معنای (Law) یعنی حقوق بکار رفته است مانند حقوق بشر، (قربان‌نیا) (۱۳۹۰: ۲۷). ولی برای اینکه حقوق به هدف نهایی خود یعنی استقرار عدالت در روابط و حفظ نظم در اجتماع برسد به ناچار باید برای مردم امتیازاتی در برابر دیگران شناخته

اندیشه وی در این موضوع می‌تواند در فهم افراد در تبیین مبنای حقوق بشر نقش به‌سزایی داشته باشد.

نگاهی اجمالی بر زندگی ژان ژاک روسو

ژان ژاک روسو (۱۷۱۲-۱۷۷۸) متفکر سوئیسی، در سده هجدهم و اوج دوره روشنگری اروپا می‌زیست. اندیشه‌های او در زمینه‌های سیاسی، ادبی و تربیتی، تأثیر بزرگی بر معاصران گذاشت. نقش فکری او که سال‌ها در پاریس عمر سپری کرد، بعنوان یکی از راهگشایان آرمان‌های انقلاب کبیر فرانسه قابل‌انکار نیست. اگرچه روسو، از نخستین روشنگرانی است که مفهوم حقوق بشر را بطور مشخص بکار گرفت، ولی نزد او از این مفهوم تنها می‌توان به معنایی ویژه و محدود سخن به میان آورد.

در مجموع باید گفت که وی رادیکال‌تر از هابس و لاک و منتسکیو می‌اندیشید. شاید به همین دلیل است که برخی از پژوهشگران تاریخ اندیشه، وی را اساساً در تداوم سنت فکری عصر روشنگری نمی‌دانند، بلکه اندیشه او را بیشتر در نقد فلسفه روشنگری ارزیابی می‌کنند (www.cloob.com). روسو استعداد نویسندگی و علاقه به تفکر و مطالعه را که در نهادش خفته بود بیدار نمود و به مطالعه کتب و آثار مختلف نویسندگان و حقوقدانان بزرگی چون: (والتر، دکارت، لاک و مالبرانش) پرداخت. ژان ژاک روسو در سال ۱۷۶۲ کتاب معروف خود را با نام قرارداد اجتماعی تألیف نمود که بیشتر حاوی مطالب سیاسی و نظریاتی راجع به تشکیل حکومت در جوامع مختلف و طرز اداره ممالک بود. معروف‌ترین آثار او همین کتاب می‌باشد که آوازه او از انتشار همین کتاب می‌باشد

روسو در باب حقوق بشر می‌پردازیم. اندیشه روسو درباره حقوق بشر مبتنی بر اندیشه (حقوق طبیعی و قرارداد اجتماعی) بنا شده است ولی با این وجود اینگونه اندیشه‌ها از دوران قبل از روسو هم نیز رایج بوده است، از میان آن می‌توان به اندیشه‌های توماس هابز و جان لاک در این زمینه اشاره نمود، لذا برای تبیین اندیشه‌های فلسفی روسو در ابتدا بطور مختصر به بیان اندیشه‌های این دو متفکر در رابطه با حقوق طبیعی و انسان اشاره می‌گردد چراکه اندیشه‌ی روسو در رابطه با این موضوع از این دو فیلسوف نشأت گرفته است.

الف) توماس هابز (۱۶۷۹ - ۱۵۸۸)

هابز متفکر انگلیسی قرن شانزدهم و هفدهم است. وی به لحاظ نظری، حقوق طبیعی را قبول دارد ولی از دیدگاه او مهمترین و بلکه تنها اصل حقوق طبیعی، حق صیانت نفس است. هرکس حق دارد که قدرت خویش را برای حفظ جان خود بکار گیرد و از هر وسیله در این راه استفاده کند. در چنین حالتی انسان‌ها بر همه چیز حق دارند حتی بر جان دیگران. هیچ چیز خطا و ناعادلانه نیست، زیرا هنوز مفهوم خطا و عدالت وجود ندارد. انسان همواره خود را در خطر می‌بیند، پس خرد طبیعی او را به سمت صیانت نفس سوق داده و بر آن می‌دارد که چاره‌ای بیندیشد و خود را از ناامنی برهاند؛ پس درمی‌یابد که باید با هموعان خود بسازد. لزوم سازش در میان همگان، یکی از قوانین طبیعت است که انسان آن را کشف می‌کند، ولی دسترسی به صلح و سازش از طریق پیمان میسر است و این اصل یا قانون دیگر طبیعت است که بشر آن را درمی‌یابد و به خاطر رسیدن به صلح از حقوقی که برای خود قائل است

شود و با ایجاد تکلیف برای گروه دوم، توانایی خاصی به آن اعطا کند. حال این امتیاز و توانایی که حقوق هر جامعه برای اعضای خود به وجود می‌آورد را (حق) می‌نامند که به معنای (Right) بکار برده می‌شود، مانند حق حیات، حق مالکیت (کاتوزیان، ۱۳۷۹: ۱۳). از نظر فلسفی که به این مسئله نگاه کنیم این عبارت جایگزین اصطلاح (حقوق طبیعی) و (حقوق انسان) گردیده است. بطورکلی در مورد ماهیت حقوق دو نظریه وجود دارد: نظریه‌ای که بر اراده یا انتخاب تأکید می‌ورزد و نظریه‌ای که بر نفع یا مصلحت تکیه می‌کند. در نظریه اول که مدافع اصلی معاصر آن (هارت) می‌باشد، مطابق این نظریه حق عبارت است از قدرتی که قانون به افراد داده است تا کاری را انجام داده یا آن را ترک کنند، بنابراین فرد می‌تواند حق موردنظر را اسقاط کند یا آن را اجرا نماید. بر این نظریه هم انتقاداتی وارد است از جمله اینکه بعضی از حقوق فردی مانند حق حیات قابل اسقاط نمی‌باشد. حتی از سویی دیگر میان حق تمتع و حق استیفا تفکیکی وجود ندارد بطوریکه بعضی از افراد بعنوان دارنده حق توانایی استیفا آن را ندارند. در نظریه دوم می‌توان در آثار (بنتام)، (مک کورمیک)، مورد شناسایی قرار داد. در این نظریه هدف حقوق نه حمایت از قدرت و اراده فرد، بلکه حفظ برخی منافع و مصالح متعلق به او تلقی می‌شود. به عبارتی دیگر حقوق منافی است که قواعد تنظیم کننده روابط برای اشخاص تضمین کرده است (حبیبی مجنده، پیشین: ۹۷).

۱- زمینه‌های تاریخی اندیشه روسو در باب حقوق بشر

حال با روشن شدن مفهوم حقوق بشر به رویکردهای فکری



می‌کند و همیشه خواستار سلطه بر دیگران است.

(ب) جان لاک (۱۷۰۴-۱۶۳۲)

جان لاک همانند هابز از وضعیتی طبیعی که انسان‌ها قبل از تشکیل جامعه مدنی در آن زیست می‌کرده‌اند سخن می‌گوید. در وضعیت طبیعی لاک انسان‌ها آزاد بوده‌اند.

البته برخلاف هابز، تصویر لاک از طبیعت انسان تصویری خوش‌بینانه است؛ او سرشت انسان را پاک و متمایل به نیکی و عدل دانسته و حالت جنگ مورد اعتقاد هابز را مخالف با واقع می‌داند. لاک قرارداد اجتماعی را حداقلی می‌بیند، بگونه‌ای که مردمان در قرارداد اجتماعی حداقل لازم از آزادی خود را برای تشکیل جامعه مدنی به حاکمان می‌سپارند. به عبارت دیگر، حداکثر آزادی برای مردمان و اختیارات محدود برای حاکمان؛ از آنجاکه توان و صلاحیت افراد محدود به حقوق طبیعی است، در قرارداد اجتماعی نیز نمی‌توانند به دولت، قدرت مطلق اعطا کنند و آنچه را خود از آن بهره‌ن دارند به دیگری ببخشند. به نظر لاک در وضعیت طبیعی، آزادی نیز بعنوان قاعده پذیرفته شده بود، ولی در زندگی اجتماعی، (قانون طبیعت) این آزادی را محدود می‌کند. به موجب قانون طبیعت شخص نه تنها باید خویشتن را حفظ کند بلکه موظف است تا آنجا که می‌تواند در صیانت از دیگران بکوشد (قربان‌نیا(الف)، پیشین: ۴۷)، بنابراین در دیدگاه لاک همانند هابز مردم قدرت خود را در وضع مدنی به حاکم اعطا می‌کنند ولی با این تفاوت که حاکم دارای قدرت مطلق نمی‌باشد و هر موقع که مردم بخواهند می‌توانند قرارداد میان خود و حاکم را لغو کنند.

۲- انسان در وضع طبیعی از نگاه روسو

انسان‌شناسی روسو با انسان‌شناسی هابز و لاک متفاوت

صرف‌نظر می‌کند و آنگاه مفهوم عدالت پیدا می‌شود، به نظر هابز وقتی قرارداد اجتماعی بسته می‌شود افراد حقوق خود را به حاکم تفویض می‌کنند. فرد از همه حقوق طبیعی خود چشم می‌پوشد و آن را به شخص حاکم وا می‌گذارد (قربان-نیا(الف)، ۱۳۸۳: ۴۵).

بنابراین باید از طرفی بیان کنیم که به‌نوعی هابز معتقد بر ایجاد یک نظام ارباب‌رعیتی است یعنی یک نفر قدرت را بطور مطلق در دست بگیرد مانند پادشاه که بر مبنای این قرارداد افراد جامعه قدرت خود را به حاکم واگذار می‌کنند ولی دیگر نمی‌توانند آن را از حاکم پس بگیرند.

هابز اشاره می‌کند که انسان در یک وضع طبیعی قرار دارد. بگونه‌ای که او بیان می‌دارد که سه حس در انسان وجود دارد: حس رقابت، حس ترس، حس عزت، حال براساس این سه حس در وجود انسان هابز جامعه‌ای را در نظر می‌گیرد که همه انسان‌ها با این حس‌ها زندگی می‌کنند و آن را وضع طبیعی می‌نامد. او بر این باور است که انسان‌ها در این وضع طبیعی با یکدیگر برابرند، مقصود او از برابری رقابت برابر انسان‌ها در بهره‌مندی از حق‌ها است، پس چون در این وضع طبیعی قانونی وجود ندارد هرکس می‌تواند دیگری را از بین ببرد (هابز، ۱۳۸۰: ۱۱۷). با این وجود به نظر می‌رسد هابز آزادی انسان را در جهت تحقق حقوق انسانی او قرار نمی‌دهد بلکه این آزادی در وضع طبیعی از بی‌قانونی حاصل می‌شود. پس این خود عاملی در به وجود آمدن قانون طبیعی و به تبع آن قرارداد اجتماعی می‌شود. باید اشاره نمود که نگاه هابز به انسان یک نگاه بدبینانه است چراکه از نگاه او انسان موجودی منفعت‌محور و خودخواه است چراکه انسان فقط منفعت خویش را دنبال

معتقد بود که خوشبخت‌ترین ملت‌ها آنهایی هستند که به طبیعت نزدیک‌ترند (طاهری، ۱۳۹۳: ۲۷۰).

به عقیده او انسان در آغوش طبیعت هنوز در حالت ماقبل اجتماعی و در عین حال ماقبل اخلاقی (خوب بودن) به سر می‌برد. این (حالت) حاصل عمل اخلاقی او نیست، بلکه صرفاً به دلیل نبودن زمینه و امکان انجام دادن کار بد و خطا نسبت به انسان‌های دیگر است. از نظر روسو گوهر طبیعی انسان همواره بوسیله آزادی فردی تعریف می‌شود که همه انسان‌ها بطور طبیعی در داشتن آن کاملاً (برابر) هستند. انسان نه می‌تواند و نه لازم است از گوهر حقیقی خود بیرون بشود، چراکه خود این گوهر موهبتی طبیعی است که بیهوده در اختیار او گذاشته نشده است. انسان‌ها هنگامی این گوهر را از کف می‌دهند که به دلیل پیشامدها (فاجعه‌های طبیعی، رشد جمعیت، پیدایش مالکیت و ...) ناچار بشوند اجتماعی شده و معصومیتی را هم که تاکنون داشته‌اند از دست می‌دهند.

با این حال در وضع طبیعی، روسو به انسان‌ها (وحشی نجیب) می‌گوید، بدین مفهوم که انسان‌ها در این وضع طبیعی که هنوز با تمدن آشنا نشده‌اند، صفات نیک را در خود دارند، بنابراین نجیب هستند. ولی از آنطرف چون انسان‌های متمدنی نشده‌اند، هنوز وحشی هستند. در نگاه روسو انسان طبیعی در انزوا زندگی می‌کند و زبان و اندیشه‌اش هنوز تکامل پیدا نکرده که بتواند با هم نوع خود ارتباط برقرار کند (کرباسی‌زاده، پیشین: ۳۴). پس روسو با تبیین وضع طبیعی نشان می‌دهد که انسان‌ها در شرایط مطلوبی زندگی می‌کنند ولی به ناچار وارد وضع مدنی می‌شوند. حال پرسشی که پیش می‌آید این است که وقتی

است، روسو انسان را موجودی در نظر می‌گیرد که خود و دیگری را دوست دارد، دوست داشتن دیگری هم به معنای احترام به حق دیگری است. روسو از نوعی حس طبیعی سخن می‌گوید که در همه انسان‌ها وجود دارد و این حس طبیعی ترحم نام دارد. حس طبیعی ترحم منشأ دلبستگی انسان به حق خود و حق دیگری است. این حس سبب می‌شود تا انسان‌ها تمایل داشته باشند کارهای خیر انجام دهند. روسو انسان‌ها را صاحب ظرفیتی می‌داند که می‌توانند فضیلت کسب کنند، این فضیلت از طریق شناخت خویشتن به دست می‌آید و وجدان لازمه شناختن خویشتن است. وجدان سرچشمه هرگونه مهربانی و نیکویی است و برای شناخت وجدان لازم است که هر انسان به قلب خود رجوع کند (کرباسی‌زاده، ۱۳۸۷: ۳۵). روسو انسان را نیک-طبع می‌داند و نگرش روسو به انسان نقطه مقابل دیدگاه کلیسا است، چراکه دیدگاه کلیسا بر این باور است که انسان به سبب گناه نخستین، بالفطره گناهکار می‌باشد (اشتراوس، ۱۳۷۳: ۲۶۸).

از طرفی باید بیان نمود که روسو به وضع جامعه‌ای که انسان در آن زندگی می‌کند بدبین می‌باشد بطوریکه او برای جامعه نقش فاسد کننده‌ای در نظر می‌گیرد. به بیان دیگر انسان‌ها با تشکیل اجتماع برای خود یک زندگی اجتماعی می‌سازند، روسو نسبت به جامعه و پیشرفت‌های بشر خوش‌بین نیست، چراکه او در دوره‌ای زندگی کرده است که نقش خرد انسان بسیار برجسته بود، به بیان دقیق‌تر، این گفتمان غالب بود که انسان فقط به کمک خرد خود می‌تواند به هر پیشرفتی دست پیدا کند و روسو این خردباوری محض را مورد انتقاد قرار می‌دهد و



وضع طبیعی نه تنها یک وضع ماقبل سیاسی، بلکه یک وضع ماقبل اجتماعی نیز هست که خروج از آن با توسعه بلندمدت جامعه ممکن می‌شود. از طرفی با پیدایش جامعه جدید آزادی فرد نیز در جریان جامعه‌پذیری وی از بین می‌رود. در شرایط جدید گزینه صیانت خود یا عشق طبیعی به خود، از احساس همدردی انسان به دیگران جدا گشته و به یک حس خودخواهی تبدیل می‌شود (Walter, 1973: 165). حال در این وضع مدنی، به نظر روسو انسان برای حفظ جان و تأمین منافع شخصی خویش براساس عقل خود تصمیم می‌گیرد که با دیگر هم‌نوعان خود گرد هم آید و به کمک آنها از طریق قرارداد اجتماعی انجمنی تشکیل دهد که در آن هر فردی خود و همه اختیارات خود را به صورت مشترک تحت هدایت عالی یک اراده عمومی قرار دهد. روسو بر این عقیده است که چون هر کس حقوق خود را به همه می‌دهد، در عمل چیزی داده نمی‌شود. در واقع فرد در هر انجمنی همان حقی را دارد که خود از آن دست برداشته است. بدین منظور به عقیده روسو، فرد در واگذاری همه اختیارات خود به هیچ‌رو زیان نمی‌بیند، بلکه هر فردی بعنوان عضوی از اجتماع سیاسی، بخشی برابر و جدایی‌ناپذیر از حاکمیت کل است و مانند گذشته آزاد می‌ماند (عالم، ۱۳۸۵: ۱۹۹).

بنابراین با وجود وضعیتی که برای انسان در گذر او از وضع طبیعی به وضع مدنی رخ می‌دهد گویای این نظر است که انسان در نگاه روسو در این وضعیت جدید، باز هم به دنبال آزادی می‌باشد. به عبارتی وی معتقد است انسان در وضعیت طبیعی از آزادی ظاهری برخوردار است و آزادی وی به معنای واقعی نمی‌باشد، چرا که در وضعیت طبیعی،

انسان‌ها در وضع طبیعی خوشبخت هستند چرا از این وضعیت عبور می‌کنند و وارد وضع مدنی می‌شوند؟ در پاسخ باید بیان داشت که از نظر روسو گذار از این وضع طبیعی به وضع مدنی یک امر جبری محسوب می‌شود. (اشتراوس، پیشین: ۲۹۳). با این نوع اندیشه از دیدگاه روسو، انسان بطور ثابت در وضع طبیعی باقی نخواهد ماند و به ناچار وارد وضع مدنی می‌گردد چراکه به نظر می‌رسد زندگی انسان همواره بطور ثابت نخواهد بود و خواه‌ناخواه انسان در جهت توسعه وضعیت خود قدم بر خواهد داشت و از طرفی هم طبیعت نسبت به انسان، وضع یکسانی را نخواهد داشت چراکه در بیان روسو یکی از عواملی که موجب گذر انسان از وضع طبیعی به وضع مدنی می‌گردد وقایع عالم طبیعت می‌باشد و شاید به این دلیل است که او از واژه (جبری) در بیان خود استفاده می‌کند.

۳- انسان در وضع مدنی از دیدگاه روسو

به تعبیر روسو گذر انسان از وضع طبیعی به وضع مدنی با قرارداد اجتماعی همراه است. انسان با قرار گرفتن در وضع مدنی به تدریج به سمت قانون پیش می‌رود، قانونی که خود حاصل از یک قرارداد اجتماعی است، در این جامعه مدنی حق‌ها به رسمیت شناخته می‌شود و حق افراد مورد حمایت قرار می‌گیرد (همان، ۲۸۳).

به عبارت دیگر وضعیتی برای انسان به وجود می‌آید که او نمی‌تواند آزادی و برابری نخستین خود را در وضع طبیعی حفظ کند. انسان به این مسئله پی می‌برد که اگر برای غلبه بهتر بر مشکلات طبیعی زندگی با دیگر هم‌نوعان خود متحد شود، وابستگی او به طبیعت کاهش می‌یابد و وی از مرحله طبیعت به تمدن می‌رسد؛ بنابراین در نزد روسو،

وضع مدنی باور دارد و او آزادی در وضع مدنی را به این معنا می‌داند که انسان طبیعی به یک ذات اخلاقی ارتقاء یافته و بعنوان شهروند از قانون تبعیت می‌کند (کرباسی-زاده، پیشین: ۳۸).

ب) حق مشارکت سیاسی

این حق در ماده ۲۵ میثاق بین‌المللی حقوق بشر به آن اشاره شده است و بیان می‌دارد که هر فردی حق دارد در اداره عمومی کشور مشارکت نماید. به عبارتی دیگر انسان در هر اجتماعی حق مشارکت سیاسی جهت پیشبرد اهداف جامعه خویش را دارد. روسو هم در فصول آخر از اثر خود یعنی قرارداد اجتماعی در مباحث حاکمیت نسبت به این موضوع به مثابه یک حق بشری برای انسان‌ها اشاره می‌کند. با اینکه هابز و لاک، دولت را دستگاه و ابزاری برای حفظ امنیت و جامعه سیاسی می‌دانستند. ولی روسو، نسبت به جامعه سیاسی، دولت و مشارکت و آزادی تحلیلی دیگر دارد.

قرارداد اجتماعی روسو مستلزم آن است که هر عضو جامعه همه حقوق خود را تسلیم کند، تسلیم باید بی‌قید و شرط و کامل باشد، زیرا در جامعه سیاسی مشروع مردم به صورت کل حکمران هستند. روش وی برای هیأت اجتماعی اینگونه است که هر فردی همه اختیارات را نه به یک فرد بلکه به جماعت کل واگذار کند. همه افراد اجزاء لاینفک آن طبق قانون درآیند. منظور وی از جماعت کل همان اراده عمومی است. اراده عمومی اراده جمعی شهروندانی است که منافع خصوصی خود را اداره نمی‌کنند بلکه منافع و خیر همگان را اراده می‌کنند (رانالد، ۱۳۷۳: ۵۴). روسو می‌گوید که فقط یک قانون است که تصویب آن احتیاج به رضایت

امیال خودخواهانه‌ای در وجود انسان نهفته است و انسان زمانی به معنای واقعی کلمه آزاد می‌گردد که با گذر به وضع مدنی، ذات اخلاقی آن ارتقاء پیدا کرده و بعنوان یک شهروند از قوانینی که خود تدوین کرده، پیروی کند. روسو در وضع مدنی به حق‌های مدنی، سیاسی و همچنین حق‌های اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی توجه دارد. به نظر می‌رسد روسو اولین فیلسوفی باشد که اینگونه توجه خاصی به حقوق بشر در ابعاد گوناگونی همچون حق‌های مدنی و حق‌های اجتماعی می‌کند. لذا برای تبیین آزادی انسان بعنوان مبنایی برای حقوق بشر، به بررسی حق‌های مذکور می‌پردازیم؛ چراکه نکته قابل توجه آن این است که روسو (آزادی) را در تمام حق‌های انسانی بعنوان یک چرایی برای تحقق حقوق بشر در نظر گرفته است و براساس حق‌های بشری که مطرح می‌کند مبنای آن را آزادی قرار می‌دهد. لذا در آغاز به مواردی از این حق‌های بشری را در اندیشه روسو واقع در اثر قرارداد اجتماعی خود، جهت اثبات این ادعای مطرح شده در این پژوهش اشاره خواهیم نمود.

الف) حق بر آزادی

آزادی، مفهومی بسیار ستایش شده است و دستیابی به آزادی و رهایی از قیدها و محدودیت‌ها، یکی از پرشورترین آرمان‌های بشر به شمار می‌آید. چه فیلسوف و حقوقدان، متأله و ماده‌گرا، همه به شکلی درگیر آزادی‌اند و با آن سروکار دارند و بدان می‌اندیشند و ناگزیرند آن را پاس دارند (اسلامی، ۱۳۸۲: ۳۱). توجه بیش از حد روسو به آزادی او را لیبرالیسم کرده است، بگونه‌ای که او برای آزادی فردی به مثابه یک حق اهمیت ویژه‌ای قائل است. روسو به آزادی انسان‌ها در گذر انسان از وضع طبیعی به



عموم را دارد و آن عبارت است از قرارداد اجتماعی؛ زیرا مشارکت افراد در تشکیل یک جامعه باید از روی کمال میل و آزادی باشد (روسو، ۱۳۹۳: ۱۸۸).

روسو جامعه سیاسی را پیکره‌ای ارگانیک و زنده به شمار می‌آورد و مشارکت سیاسی را به منزله فرایندی در راستای خود شکوفایی و خود فرهیختگی فرد به شمار می‌آورد نه برای دفاع از منافع فردی. بنابراین، مشارکت سیاسی و آزادی برای روسو از ارزش ماهوی برخوردار است نه ابزاری، در پاسخ به این پرسش که ما چگونه نظام طبیعی را به وجود بیاوریم که انسان‌ها با قرارداد اجتماعی آن را ایجاد کند؟ روسو نظام سیاسی را تقسیم می‌کند به نظام ارباب رعیتی و مشارکت‌جویانه، در نظام ارباب رعیتی، مردم بنده حاکم می‌باشد و رابطه از نوع بنده با ارباب است و این رابطه اجباری است نه با رضایت. ارباب یک نظمی را به وجود آورده که مردم مجبور هستند آن را بپذیرند، در اینجا آزادی فردی وجود ندارد. بنابراین برای اینکه آزادی فردی حفظ شود باید نظام مشارکتی به وجود بیاوریم. در نظام مشارکت‌جویانه، مردم هم اتباع‌اند و هم شهروند، در اینجا افراد شهروند می‌باشد که حاکم نیز یک شهروند است به نمایندگی از شهروندان، حاکم شده است و در برابر قانون مسئول می‌باشد. ایشان معتقد است که در نظام مشارکت-جویانه افراد احساس می‌کند که آزادی طبیعی او تأمین می‌شود و گسترش می‌یابد و یک نوع همدلی میان شهروند و حاکم ایجاد می‌شود و با رضایت خود تن به حاکمیت حاکم می‌دهد نه با زور و اجبار. در اندیشه سیاسی روسو راهکاری که برای تأسیس این نظم سیاسی وجود دارد، قرارداد اجتماعی و اراده عمومی و جمعی است. روسو یک

نوع رابطه بین قرارداد اجتماعی و اراده عمومی ایجاد می‌کند، بعد می‌گوید که از این طریق است که شهروندان به آزادی فردی و نظام مشارکت‌جویانه می‌رسد. روسو راه‌حل مشکل نظری در جامعه غرب را در قرارداد اجتماعی با اراده عمومی مطرح می‌کند. ایشان معتقد است که رأی اکثریت ناقض حقوق اقلیت می‌باشد لذا اراده عمومی را مطرح می‌کند که مبتنی بر منافع عمومی است (احسانی، ۱۳۸۸: ۳۴۰).

ج) حق بهره‌مندی از آموزش

حق بر آموزش به مثابه حق فرهنگی از جمله حقوق شناخته شده برای یک فرد انسانی تلقی می‌شود. این حق در ماده ۱۳ میثاق حقوق اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی به آن اشاره شده است، بگونه‌ای که بیان می‌دارد هدف آموزش و پرورش باید توسعه کامل شخصیت انسانی و حس کرامت آن باشد و احترام به حقوق بشر و آزادی‌های بنیادی را تقویت نماید، همچنین باید همه اشخاص را قادر سازد در یک جامعه آزاد مشارکت نمایند. این حق در اثر روسو به نام (امیل) به آن پرداخته شده است. طبق دیدگاه روسو حق بر آموزش با قرارداد اجتماعی و اراده عمومی ارتباط نزدیکی دارد، چرا که قرارداد اجتماعی به چگونگی تشکیل نظام اجتماعی بر مبنای هماهنگی میان عقل و احساس می‌پردازد و نظام اجتماعی از شهروندان فضیلت‌مند را تشکیل می‌دهد (کرباسی‌زاده، پیشین: ۳۴)، بنابراین طبق این گفته روسو حق بر آموزش می‌تواند شهروندانی فضیلت‌مند در یک اجتماع انسانی پدید آورد. روسو نیز هدف تربیت را شکوفا ساختن هستی آدمی و ویژگی‌های طبیعی آن می‌داند و مهمترین اصلی که روسو به آن اعتقاد داشت، مطابقت

میان آزادی طبیعی که حدود آن فقط به وسیله قدرت فرد تعیین می‌شود و آزادی مدنی یا آزادی اخلاقی که حدود آن به وسیله اراده عمومی محدود می‌گردد، تفاوت قائل می‌شود (جونز، ۱۳۷۰: ۳۵۴). با این وجود روسو آزادی اخلاقی را اینگونه تعریف می‌کند آزادی اخلاقی یعنی اطاعت از قانون (Simpson, Matthew, 2006: 92). به نظر روسو، از آزادی اخلاقی نیز باید بعنوان یکی دیگر از مزایایی که وضع مدنی برای انسان ایجاد می‌کند، یاد کنیم. در اصل آزادی اخلاقی انسان را صاحب اختیار خود می‌کند، زیرا کسی که زیر فرمان شهوات و خواسته‌های نفسانی خویش باشد، به نوعی بنده است، ولی پیروی از قانونی که انسان برای خویشتن وضع کرده است، آزادی واقعی است (جونز، پیشین: ۳۵۴). در این میان روسو بر این امر معتقد است که آزادی انسان‌ها باید بعنوان یک هدف اساسی حکومت در تحقق حقوق و شهروندی قرار بگیرد، در اینباره روسو در اثر خود (قرارداد اجتماعی) در تلاش است که شکل این نوع حکومت را با تأکید بر آزادی فردی افراد یک جامعه بعنوان یک شهروند در جامعه مدنی مدرن به تصویر بکشد.

با این تفاسیر روسو از برگشت‌ناپذیری روند رو به توسعه جامعه آگاه است و به این دلیل خواستار رجعت تقریباً ناممکن انسان به وضع طبیعی نیست، بلکه او خواستار برقراری یک نظم اجتماعی جدید است که همچنان براساس آزادی انسان‌ها است و هنجارش بر پایه اخلاق صرف پایه‌گذاری شده است. به نظر روسو، از آنجایی که تمایز اصلی انسان با سایر حیوانات در آزادی است، پس

آموزش و پرورش با طبیعت انسان و آزادی او بود. او معتقد بود آموزش و پرورش باید همگانی باشد تا همه دانش‌آموزان در آموزشگاه‌ها از آموزش برابری بهره‌مند شوند (بلاغت، ۱۳۹۲: ۲).

۴- آزادی ریشه انسانیت مبنایی بر حقوق بشر

در نظر روسو آزادی برای انسان به اندازه‌ای اهمیت دارد که صرف‌نظر کردن از آن، صرف‌نظر کردن از خصلت انسانی و به عبارتی دقیق‌تر (حق بشری) است، چراکه به نظر می‌رسد با این نگاه روسو آزادی پیش‌شرطی برای انسان بودن تلقی می‌گردد، پس ما در نزد روسو شاهد تحولی در مفهوم انسان هستیم. همانطور که در مطالب فوق اشاره شد روسو این آزادی را بی‌شک بعنوان مبنایی در حقوقی که برای انسان بر می‌شمارد به وضوح بیان می‌کند. حال در این میان از نگاه روسو، آزادی ریشه انسانیت تلقی می‌گردد که روسو درصدد است این آزادی را در گذر انسان از وضع طبیعی به وضع مدنی با قرارداد اجتماعی بعنوان مبنایی بر اعطای حقوقی برای انسان‌ها تکمیل نماید.

روسو بر این عقیده است که در اثر این قرارداد اجتماعی، آنچه انسان با عقد قرارداد اجتماعی از دست می‌دهد، آزادی طبیعی و حق نامحدودی است که وی در کسب و نگهداری همه اشیاء دارد و آنچه به وسیله قرارداد کسب می‌کند، آزادی مدنی و حق مالکیت همه چیزهایی است که در تصرف اوست. انسان از زمانی به معنای واقعی آزاد است که بعنوان شهروند از قوانینی که مدون نموده است پیروی کند. از طرفی، باید به این نکته هم اشاره نمود که روسو



داشتن دیگری هم به معنای احترام به حق دیگری است و اینگونه است که در وضع طبیعی، روسو به انسان‌ها (وحشی نجیب) می‌گوید، بدین مفهوم که انسان‌هایی طبیعی که هنوز با تمدن آشنا نشده‌اند، صفات نیک را در خود دارند، بنابراین نجیب هستند. روسو با تبیین وضع طبیعی نشان می‌دهد که انسان‌ها در شرایط مطلوبی زندگی می‌کنند ولی به ناچار وارد وضع مدنی می‌شوند، پس با وجود وضعیتی که برای انسان در گذر او از وضع طبیعی به وضع مدنی رخ می‌دهد در نگاه روسو باز هم انسان به دنبال آزادی خواهد بود. با این وجود روسو به حق‌های مدنی، سیاسی و همچنین حق‌های اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی توجه دارد که (آزادی) را در تمام این حق‌ها بعنوان یک چرایی و مبنایی برای تحقق حقوق بشر در نظر گرفته است. در نظر روسو این آزادی برای انسان به اندازه‌ای اهمیت دارد که صرف‌نظر کردن از آن، صرف‌نظر کردن از خصلت انسانی و به عبارتی دقیق‌تر (حق بشری) است، چرا که به نظر می‌رسد با این نگاه روسو آزادی پیش‌شرطی برای انسان بودن و انسانیت تلقی می‌گردد، در این میان روسو درصدد است این آزادی را درگذر انسان از وضع طبیعی به وضع مدنی با قرارداد اجتماعی بعنوان مبنایی بر اعطای حقوقی برای انسان‌ها تکمیل نماید چرا که با این قرارداد اجتماعی درصدد تضمین آزادی واقعی برای انسان است و دولت در نگاه وی دولتی بر پایه حقوق بشری است که مبنای خود را آزادی انسان قرار داده باشد.

نظم اجتماعی از نظر عقلی فقط در تولید این آزادی مشروعیت می‌یابد؛ بنابراین، هدف دولت باید باتوجه به محدودیت آزادی انسان بر اثر جامعه‌پذیری، بازتولید آزادی و یا آزادی محدود شده به سلطه قانونی باشد (سبزه‌ای، ۱۳۸۶: ۲۸). روسو در اثر قرارداد اجتماعی خود بیان می‌دارد هر انسانی آزاد به دنیا آمده و صاحب اختیار خویش است و هیچکسی نمی‌تواند به هر بهانه‌ای که باشد، کسی را برخلاف میل و اراده‌اش وادار به انجام کاری کند. بنابراین در نهایت روسو با این قرارداد اجتماعی درصدد تضمین آزادی واقعی برای انسان است و به عبارتی او آزادی را حق بشر می‌داند که از میان جامعه شهروندی و دولت توسط این قرارداد اجتماعی برآمده باشد و دولت در نگاه روسو دولتی بر پایه حقوق بشری است که مبنای خود را آزادی انسان قرار داده باشد.

نتیجه‌گیری

روسو، از نخستین روشنگرانی است که مفهوم حقوق بشر را بطور مشخص به کار گرفت. او مبنای فکری خود را بر پایه آزادی انسان استوار نموده است که با این رویکرد فکری در گذر انسان از وضع طبیعی به وضع مدنی، قرارداد اجتماعی را دستاوردی بر تحصیل آزادی‌های مدنی و حق‌های قانونی برای انسان می‌داند. بر این اساس او سخن از حق‌های بشری می‌کند که بر مبنای آزادی انسان تحقق خواهد نمود. رویکرد فکری روسو درباره حقوق بشر مبتنی بر اندیشه حقوق طبیعی و قرارداد اجتماعی است. روسو در باب انسان اندیشه‌ای متفاوتی دارد بطوریکه او انسان را موجودی در نظر می‌گیرد که خود و دیگری را دوست دارد، دوست



فهرست منابع

فارسی:

- ۱۹- محیی، بهرام (۱۳۹۲)، «ژان ژاک روسو و حقوق بشر»،
www.cloob.com
- ۲۰- واعظی، ابوالفضل (۱۳۴۵)، «شرح مختصری از زندگی و افکار:
حقوقدانان جهان: ژان ژاک روسو و آثارش»، **مهنه قضایی**، ش ۶
- ۲۱- هابز، توماس (۱۳۸۰)، **لویاتان**، مترجم: بشیریه، حسین، تهران: نشر نی.

لاتین:

- 1- Schlangen, Walter (1973). Demokratie und burgerliche Gesellschaft. W. Kohlhauser Verlag, Stuttgart.
- 2- Simpson, Matthew (2006). Rousseau's Theory of Freedom. Reviewed by Nicholas Dent, Continuum. University of Birmingham U.K.

- ۱- احسانی، اسداله (۱۳۸۸)، «حکومت و مشروعیت از دیدگاه روسو»،
هفته‌نامه مشارکت ملی، ش ۳۴۰.
- ۲- اسلامی، هاشم (۱۳۸۲)، «حق آزادی از منظر قرآن و لیبرالیسم»،
فصلنامه پژوهش‌های قرآنی، ش ۳۵-۳۶.
- ۳- اشتراوس، لئو (۱۳۷۳)، **حقوق طبیعی و تاریخ**، مترجم: پرهام، باقر، تهران:
نشر آگاه.
- ۴- بلاغت، سیدرضا و ملازهی، الیاس (۱۳۹۲)، «بنیان‌های تحول
آموزش و پرورش از دیدگاه روسو و فارابی»، **همایش انجمن فلسفه تعلیم و
تربیت**.
- ۵- بی‌نا (۱۳۸۹)، «انسان در تفکر ژان ژاک روسو»،
www.tahoor.com.
- ۶- جونز، ویلیام تامس (۱۳۷۰)، **خداوندان اندیشه‌های سیاسی**، ج ۲، مترجم:
رامین، علی، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- ۷- رانالد، مارگارت لوفتوس (۱۳۷۳)، **ژان ژاک روسو: شرح افکار و آثار
برگزیده روسو**، مترجم: بقایی ماکان، محمد، تهران: نشر اقبال.
- ۸- روسو، ژان ژاک (۱۳۹۳)، **قرارداد اجتماعی**، مترجم: کلاتریان، مرتضی،
تهران: نشر آگه.
- ۹- سبزه‌ای، محمدتقی (۱۳۸۶)، «جامعه مدنی به مثابه قرارداد اجتماعی:
تحلیل مقایسه‌ای اندیشه هابز، لاک و روسو»، **مجله پژوهش حقوق و
سیاست**، س ۹، ش ۲۲.
- ۱۰- طاهری، ابوالقاسم (۱۳۹۳)، **تاریخ اندیشه‌های سیاسی در غرب**، تهران:
انتشارات قومس.
- ۱۲- عالم(الف)، عبدالرحمن (۱۳۷۷)، **تاریخ فلسفه سیاسی غرب**، تهران:
انتشارات وزارت امور خارجه مرکز چاپ و انتشارات.
- ۱۳- عالم(ب)، عبدالرحمن (۱۳۸۵)، **بنیادهای علم سیاست**، تهران: نشر نی.
- ۱۴- قربان‌نیا(الف)، ناصر (۱۳۸۳)، «قرائت‌های گوناگون از حقوق طبیعی»،
مجله حقوق اسلامی، ش ۱.
- ۱۵- قربان‌نیا(ب)، ناصر (۱۳۹۰)، **حقوق بشر و حقوق بشردوستانه**، تهران:
انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- ۱۶- کاتوزیان، ناصر (۱۳۷۹)، **مقدمه علم حقوق**، تهران: شرکت سهامی
انتشار.
- ۱۷- کرباسی‌زاده، علی و سلیمانی‌دهنوی، فاطمه (۱۳۸۷)، «مبانی روشنگری
در اندیشه‌های روسو»، **مجله حکمت و فلسفه**، ش ۱۶.
- ۱۸- مجنده‌حبیبی، محمد (۱۳۷۹)، «مبانی فلسفی حقوق بشر»، **مجله نامه
مفید**، ش ۲۲.